



ویل و آریل دورانت

ترجمہ ابراہیم مشعری

دیراستہ منوچہر یزدانی



انتشارات نیلون

فهرست مطالب

۹	چرا چنین کتابی نوشته‌ام؟
۱۷	□ ویلیام فاکنر
۴۵	□ ارنست همینگوی
۷۱	□ جان استین بک و آبتون سینکلر
۸۳	□ یوجین اونیل
۱۱۱	□ رابینسون جفرز و ازرا پاوند
۱۳۳	□ جیمز جویس
۱۵۵	□ تی . اس . الیوت
۱۷۵	□ سامرست موام
۱۹۳	□ مارسل پروست
۲۳۱	□ آندره ژید
۲۵۱	□ ژان پل سارتر و سیمون دوبوار
۳۱۷	□ آلبر کامو
۳۳۸	□ توماس مان
۳۹۵	□ ویتگنشتاین
۴۰۳	□ سورن کیرکگور
۴۱۱	□ پیشگامان اگزستانسیالیسم
۴۱۷	□ هوسرل و هایدگر
۴۲۵	□ فرانتس کافکا
۴۴۵	□ نیکوس کازانتزاکیس
۴۹۱	□ ادبیات اتحاد شوروی
۴۹۵	□ میخائیل الکساندر ویچ شولوخوف
۵۰۵	□ بوریس پاسترناک
۵۲۹	□ الکساندر سولژنیتسین
۵۴۹	□ یوگنی یفتوشنکو
۵۶۱	□ ختم کلام
۵۶۵	□ فهرست نامها

۱. پیشگفتار

این مطالعات دیر انجام که با ادبیات معاصر امریکا آغاز شد طولی نکشید که سرزندگی، اصالت و توانایی این ادبیات، همه حواسم را به خود مشغول داشت. فاکنر، اونیل و همینگوی نویسندگان ژرف اندیش و قدرتمندی بودند که مقام رمان و نمایش امریکا را تا حد رمان و نمایش انگلستان، آلمان و فرانسه ارتقا دادند، زیرا هنگامی که جایزه نوبل در ۱۹۴۹ به نویسنده گمنامی اهدا شد که ظاهراً در مردابهای میسیسیپی گم شده بود و یا در سال ۱۹۵۴ به جهانگرد ریش و پشم دار سالخورده‌ای تعلق گرفت که شهر پاریس از سی سال پیش او را روزنامه‌نگاری تهیدست می‌شناخت که زیر سقفی در حال فروریختن با ماشین تحریر کهنه‌اش کلنجار می‌رفت، غولهای ادبی اروپا از جا پریدند و انتقاد از من رواست، چرا که تا ۱۹۶۶ فقط یک رمان از همینگوی و یک رمان از استین‌بک خوانده و اصلاً کتابی از فاکنر نخوانده بودم. اکنون نیز از ادبیات کانادا، مکزیک و امریکای جنوبی چیزی نمی‌دانم، هر خواننده آگاهی این نکته را می‌تواند از کاربرد سرسری من از واژه «امریکایی» که جانشینی سست، بی‌دردسر، تنگ‌نظرانه و توهین‌آمیز برای «ایالات متحده» ای است، به سادگی حدس بزند. به راستی چه کسی به ما صفتی ملی عطا خواهد کرد؟

باری، من از «صراحت» عریان بسیاری از نویسندگان متوسط آمریکا در بیان اعمال محرمانه تمنان، اندکی یگه خورده‌ام. من پیوریتن^۱

۱. Puritan، فرقه‌ای از پروتستانهای انگلستان در قرون ۱۶ و ۱۷ که خواستار انضباط مذهبی سخت بودند.



من هیچ نویسنده‌ای را مانند ارنست همینگوی* نمی‌شناسم که در وجود او، زندگی و ادبیات بدین‌گونه تنگاتنگ، عجین شده باشد. در برفهای کلیمانجارو زنی به شوهرش می‌گوید: «تو کاملترین مردی هستی که من تا حالا شناخته‌ام.» کسی شاید به همین‌گوی چنین تعارفی کرده باشد و این سخن هرگز از خاطرش نرفته است. او می‌خواست نویسنده شود. اما از اینکه نویسنده‌ای دمدمی مزاج و بی‌اصالت باشد، از خود شرم داشت. در این اندیشه بود که نویسندگی را با رفتار و کردار پیوند زند و تفکر را با عمل مردانه- سخن مردان واقعی- زندگی بخشید. صدها حادثه را از سرگذرانده بود، قهرمان دو جنگ جهانی، شکارچی پیروز کوسه ماهی و شیر بود و پرقدرت‌ترین قصه‌های زمان خود را نوشت.

او در یکی از نواحی ساکت و آرام اطراف شیکاگو (اوک پارک، ایلینوین) به سال ۱۸۹۹ متولد شد. پدرش پزشکی کم و بیش موفق بود که انس و الفت زندگی در هوای آزاد و ورزش را به او آموخت. مادرش به شدت مذهبی بار آمده بود و همین او را به سوی رهبری و تک‌نوازی گروه کُر کلیسا سوق داد. به خلاف نظریات فروید، ارنست پدرش را بسیار بیشتر از مادرش دوست می‌داشت و جنگل و جویبار را سهلتر از سرودهای مذهبی و عبادت پذیرا می‌شد. پدر بزرگش در دوازدهمین سالگرد تولدش تفنگی به او هدیه داد؛ به زودی با پدر

* این فصل، به ویژه مرهون پژوهش کارلوس بیکر Carlos Baker با عنوان «ارنست همینگوی: داستان یک زندگی» است. (ویل دورانت)